

ارزیابی جامعه‌شناختی نظریه‌ی «استبداد ایرانی» در تحلیل توسعه‌ی

تاریخی ایران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۲، شماره یک: ۵۱-۷۶

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در *ISC*

موسی عنبری^۱

عضو هیات علمی گروه توسعه‌ی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پدیرش ۹۴/۶/۲۵

دریافت ۹۳/۸/۱۴

چکیده

بر دیدگاه‌های توسعه‌ی تاریخی ایران، رویکرد اقتصاد سیاسی غالب بوده است. این رویکرد عامدانه از حضور فرهنگ و رفتارهای اجتماعی مردمی در فهم تحولات توسعه ممانعت کرده است. اقتصاد سیاسی تقریباً برای کلیه‌ی اشکال تکثر یا تمرکز ثروت، طبقات اجتماعی و مطالبات فرهنگی-سیاسی، تعینی سیاسی (بامحوریت مفهوم قدرت) و تاحدی محیطی قائل است.

در میان نظریه‌های زیرمجموعه‌ی اقتصاد سیاسی، نظریه‌ی استبداد ایرانی از وجاهت دانشگاهی و شهرت مطبوعاتی بیشتری برخوردار است. این نظریه که اشتهار آن بیشتر حاصل تلاش‌های همایون کاتوزیان است، در بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایران، فقدان نهاد قرارداد (نبود حقوق و مالکیت) و وجود استبداد (فقدان قانون) را محوری می‌داند.

از جمله ابهامات در نظریه‌ی استبداد این است که در تشریح دلایل استبداد، بی‌قانونی، فقدان انباشت و حقوق مالکیت در ایران، شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه و به‌معنای دقیق‌تر سامان حقوقی-هنجاری جامعه‌ی ایرانی را نادیده می‌گیرد و با طرح مفهوم «استبداد» ایرانی که روی دیگر سکه‌ی قانون‌گرایی غربی است، در درون خود نوعی الگوپردازی تحولات اقتصادی جامعه غربی را دنبال می‌کند. هم‌چنین کل‌گرایی اقتصادی حاکم بر این دیدگاه، باعث شده است که واقعیات توسعه در ایران را بدون تعیین شان فرهنگ دینی و نظام قبیله‌ای حاکم بر مناطق مختلف کشور تحلیل کند.

مقاله‌ی حاضر با نقد مفهوم «استبداد» و دوگانه‌ی «دولت-ملت» در این نظریه، ابعاد نخبه‌گرایانه و

مردم‌گرای آن را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: استبداد ایرانی، توسعه‌نیافتگی، اقتصاد سیاسی، سامان حقوقی-هنجاری، نخبه‌گرایی،

باورهای مردمی

مقدمه

اندیشه‌ی توسعه در ایران، حول نحوه‌ی رویارویی ایران با پیشرفت‌های متقدم جامعه‌ی غربی در قرن دهم و یازدهم هجری شمسی (قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی) شکل گرفته است. اولین تماس‌های بازرگانی ایران با کمپانی‌های هند شرقی، هلند و بریتانیا در اواخر قرن دهم ه.ش. برقرار شد. در اوج اقتدار ایران در سده‌های دهم و یازدهم، اقتصاد کشور، اغلب کشاورزی مبتنی بر کوچ‌نشینی و یک‌جانشینی بود. اما دادوستد منطقه‌ای و بین‌المللی فرآورده‌های بافندگی (قالی و حریر)، چینی و ظروف فلزی نیز رواج داشت. این تحولات توسعه‌گرا در دوره‌ی صفوی، که بیشتر جوششی از درون جامعه‌ی ایرانی بود، در اثر عوامل مختلف از جمله «رویه‌ی اقطاع و فرایند اشرافی شدن یا اشرافی‌سالاری در جامعه» (لمبتون ۱۳۶۳، ۱۳۴۵؛ رجب‌زاده ۱۳۷۸)، «نبود نهاد و ضوابط قرارداد و مالکیت» (کاتوزیان ۱۳۷۸) و «موقعیت استراتژیک و تحت تهدید ایران» (فوران ۱۳۷۸؛ دیگران و همکاران ۱۳۷۷) متوقف شد.

در عصر صفوی، نظام جهانی توسعه در قلمروهایی دور از حوزه‌ی نفوذ امپراتوری‌های ایران، عثمانی و چین بود. به همین دلیل ایران این سده با تحولات و دستاوردهایی نسبتاً درون‌زا، به غرب وابستگی نداشت. به عبارت دیگر «بخشی از "عرصه‌ی خارجی" اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در حال پیدایش بود» (فوران ۱۳۷۸، ۴-۶۰۳).

در دوران قاجار، جامعه و فرهنگ ایرانی تحولاتی نسبتاً نوین را تجربه می‌کند. در این دوره «افزایش پایداری سرزمین و حکومت (تمرکز)» (دیگار و همکاران ۱۳۷۷، ۱۶؛ کدی ۱۳۸۱، ۳۱)، «شورش‌ها و سرکشی‌های اغلب محلی» (عیسوی ۱۳۶۲، ۲۵-۲۰؛ کدی ۱۳۸۱، ۳۸)، «نزاع و رقابت برای تصاحب و تمرکز منابع قدرت در فقدان دولت و کنترل متمرکز» (بشیری ۱۳۸۰، ۱۶)، «فراوانی و گوناگونی سازمان‌های محله‌ای، روستایی و قبیله‌ای» (آبراهامیان ۱۳۷۷، ۳۱)، «رکود نسبی اقتصاد، کاهش ارزش پول، گرایش به استقراض خارجی و دادن امتیازات گسترده به بیگانگان» (عیسوی ۱۳۶۵؛ فوران ۱۳۷۸، ۱-۱۸۰؛ رزاقی ۱۳۷۸، ۱۶-۱۴) مهم‌ترین ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران را تشکیل می‌دادند.

در عصر پهلوی فعالیت‌های نوسازی چندجانبه صورت گرفت که عمدتاً پاسخی به اقتضانات جهانی و سپس اقتضانات ملی بودند. در این دوره، ادغام ایران در نظام جهانی، شرایط «توسعه‌ی وابسته» را برای کشور به ارمغان آورد. دولت برای تحقق الگوی سرمایه‌داری دولتی،

راه‌برد صنعتی کردن، جایگزینی واردات و انقلاب سفید را در پیش گرفت که در نتیجه‌ی آن، جامعه روستانشین و عرف‌مدار ایرانی به یک‌باره می‌بایست به جامعه‌ای شهری و غرب‌گرا تبدیل شود. پیامد این راه‌برد ایجاد دوگانگی ساختاری در بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور بود که در جزیی‌ترین لایه‌های زندگی افراد جامعه نیز بروز پیدا کرد. یعنی نتیجه‌ی فرایند توسعه در بافت اجتماعی ایران، «ناهم‌گونی و ناپایداری و عدم توازن میان نیروها و بخش‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه» بود (آبراهامیان ۱۳۷۷؛ استمپل ۱۳۷۸؛ فوران ۱۳۷۸؛ امجد ۱۳۸۱).

به‌طور کلی، اقدامات نوسازی در این عصر باعث دوگانگی مشهود در عرصه‌های اقتصاد و فرهنگ و قالب‌های فکری شد. در نتیجه پویش‌های اجتماعی این دوران، احساس تعلق به هویت، از گروه‌های اولیه مانند خانواده و قبیله و طایفه به گروه‌های بزرگ‌تر مانند گروه‌های قومی، ملی و مذهبی منتقل شد. از این‌رو این گروه‌های بزرگ منبع تحولات اجتماعی از جمله انقلاب اسلامی شدند. در میان گروه‌ها و جنبش‌های مخالفی که در عصر پهلوی ایجاد شد، اسلام‌گرایی غلبه یافت که با توسعه به‌معنای تجربه‌ی غربی آن مخالفت می‌ورزید. از مظاهر گفتمان انقلاب اسلامی، تاکید بر اصالت فرهنگ، خانواده، جمع‌گرایی، نظارت بر شیوه‌های زندگی، کوشش به‌منظور ارزشی کردن شیوه‌های فکر و زندگی اجتماعی، مبارزه با مظاهر لیبرالیسم غربی و ناسیونالیسم مدرن بوده است.

منظرهای توسعه‌ی تاریخی در ایران

در توضیح توسعه‌نیافتگی ایران، منظرها، استدلال‌ها و مفروضات نظری مختلف عمدتاً از منظر اقتصادی مطرح شده است. بیشتر این مفروضات و قضایا، دارنده‌ی مقولاتی هستند که ماده‌های اصلی اقتصاد سیاسی را تشکیل می‌دهند. اقتصاد سیاسی برای کلیه‌ی اشکال تمرکز یا تکرر ثروت (انباشت)، تمرکز یا تفرق افشار اجتماعی (طبقات)، تمرکز یا تفرق ایده‌ها و مطالبات (احزاب و گروه‌های سیاسی) در درجه‌ی اول تعیین سیاسی متأثر از سامان قدرت و در درجه‌ی دوم تعیینی محیطی قائل است. در واقع مفاهیم تولید، انباشت، قدرت، دولت، طبقات اجتماعی، کار و سرمایه مهم‌ترین مقولات کاربردی اقتصاد سیاسی هستند. وفاداران به این رویکرد، مراحل تحول و تکامل اقتصاد سیاسی غرب را عام فرض کرده و تلاش می‌کنند آن را در دوره‌های تاریخی دیگر کشورها ردیابی کنند.

یکی از قدیمی‌ترین رویکردهای زیرمجموعه‌ی اقتصاد سیاسی در فهم توسعه‌نیافتگی ایران، رویکرد موسوم به مارکسیسم کلاسیک است. در این دیدگاه، اطلاق فئودالیته بر بخش زیادی از تاریخ ایران کاملاً آشکار است. به بیان دیگر، آن‌ها اقتصاد سیاسی ایران را جز در مواردی محدود، تحت تسلط شیوه‌ی تولید فئودالی دیده‌اند. مفاهیم اساسی استفاده‌شده در این دیدگاه عبارتند از: برده‌داری، فئودالیسم، بورژوازی، امپریالیسم، ارباب و رعیتی، تضاد طبقاتی و غیره.

تلاش‌ها و مطالعات برخی ایران‌شناسان روسی نظیر پیگلسکایا (۱۳۸۰؛ ۱۳۵۴)، پتروشفسکی (۱۳۵۴)، یاکوبوسکی، بلنیتسکی و استرویوا (۱۳۵۴) در دفاع از این رویکرد صورت گرفته‌اند. عمده‌ی استدلال‌های این افراد در کتاب *تاریخ ایران* آمده است. براساس استدلال این محققان، مراحل تطوری تاریخ ایران حرکت از برده‌داری به سوی فئودالیته و بورژوازی بوده است. دوره‌های ماد و هخامنشی و اشکانیان، دوره‌ی برده‌داری در ایران است. پیگلسکایا مدعی است که «در دوران هخامنشی و اشکانی برده‌داری غالب بوده است. این برده‌داری، نخست به شکل بردگی خانگی پدرشاهی بود و بعد به اشکال تکامل‌یافته‌تر درآمد» (پیگلسکایا ۱۳۸۰، ۱۲۵). وی هم‌چنین مدعی است که در «عهد ساسانیان نیز برده‌داری مقام مهمی در ایران داشت» (همان، ۱۶۵). «این دوره، زمینه‌های تکامل مناسبات فئودالی و اهمیت یافتن شهرها را ایجاد می‌کند» (همان، ۱۹۲) «...نهضت مزدکیان در فاصله سده‌های پنجم و ششم میلادی یکی از عوامل حذف برده‌داری و پیدایش نظم جدید فئودالی بوده است» (همان، ۱۹۵-۱۹۱ و ۲۳۸).

از نظر این دسته محققان، ایران در زمان سلطه‌ی خلفای عرب و دوره‌ی سقوط حکومت خلفا، از اواسط قرن سیزدهم میلادی، «دوره‌ی تکاملی فئودالی» را طی می‌کند (پیگلسکایا و همکاران ۱۳۵۴، فصل‌های دوم و سوم). پایان دوره‌ی سلطه‌ی مغول از آغاز قرن چهاردهم تا پایان قرن پانزدهم، مقدمه‌ای بر دوره‌ی استحاله و فروپاشی فئودالیسم در ایران است. «دوران صفویه به‌ویژه سال‌های اول این سلسله و شکل‌گیری حکومت‌های افشاری و زندیه، دوره‌ی انحطاط کامل فئودالیسم در ایران است» (همان، فصل ۹). قرن نوزدهم (دوران قاجار) «دوره‌ی حاکمیت نوعی بورژوازی وابسته و نیمه‌مستعمره» (همان، ۶۲۹)، و «آغاز دوره‌ی پهلوی مصادف با جایگزینی صریح روابط سرمایه‌داری با روابط ارباب و رعیتی است. به‌علت تکامل تدریجی و

از بالا، روابط سرمایه‌داری براساس همان نهادهای کهنه شکل می‌گیرد و همین خود به ضعف اساسی سرمایه‌داری ایران بدل می‌شود» (سوداگر ۱۳۵۷، ت).

در میان محققان ایرانی، نوشته‌های محمد سوداگر (۱۳۵۷)، ابوذر ورداسبی (۱۳۵۷)، باقر مومنی (۱۳۶۱)، احسان طبری (۱۳۶۰)، فرهاد نعمانی (۱۳۵۸) در حمایت از این دیدگاه نگارش یافته‌اند.

انتقادات فراوان به نظریه‌ی ایدئولوژیک مارکسیسم و تغییرات در وضعیت جهانی، سبب شد که این نظریه با نوعی بازاندیشی و مفاهیم علمی جدید به تبیین شرایط اجتماعی پردازد. در دیدگاه مارکسیستی نوین، با استدلال‌های قوی‌تر تلاش می‌شود مفاهیم مهم در نظریه‌ی مارکسیسم اولیه نظیر «تضاد» و «کشمکش طبقاتی»، «شیوه‌ی تولید» و «استعمار» در کنار مفهوم «نظام جهانی» مورد توجه قرار گیرند.

در میان مطالعات موجود، در آثار ابراهامیان (۱۳۷۷) و جان فوران (۱۳۷۸) می‌توان گرایش مارکسیستی نوین را مشاهده کرد. ابراهامیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب* (۱۳۷۷، ۸) به «بررسی و تحلیل تأثیرات متقابل سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی در سیاست ایران معاصر می‌پردازد». از نظر او «نیروهای اجتماعی»، همان گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی هستند. او تصریح می‌کند که «فرض اساسی در سراسر مطالعه [اش] این ره‌یافت نئومارکسیستی ای. پی. تامپسون است که طبقه را نباید به‌سادگی برحسب رابطه‌اش با شیوه‌ی تولید، بلکه باید در بستر تاریخی و تعارض اجتماعی آن با دیگر طبقات موجود درک کرد» (همان، ۱۰). وی در نهایت تأثیر دو عامل «گروه‌های قومی» و «طبقات اجتماعی» را در شکل‌گیری جریان‌ها و تحولات اجتماعی ایران معاصر کاملاً بااهمیت ارزیابی می‌کند (همان).

جان فوران (۱۳۷۸) محقق دیگر بالهام از دیدگاه وابستگی نو و نظام جهانی، به تعدد شیوه‌های تولید در ایران اشاره می‌کند. او با تأثیرپذیری از دیدگاه صاحب‌نظرانی مانند والرشتاین، جان تایلور و کاردوزو، از چهار مفهوم اساسی «نظام جهانی (منطقه‌ی پیرامونی)»، «شیوه‌های تولید»، «دولت سرکوب‌گر» و «توسعه‌ی وابسته» برای تحلیل تحولات اجتماعی و توسعه‌ی ایران استفاده می‌کند (فوران ۱۳۷۸، ۳۳-۳۲). او «فرایند تاریخی شکل‌گیری طبقاتی و شکل‌گیری وجوه تولید را در یک صورت‌بندی معین اجتماعی در تعامل با اقتصاد جهانی» بررسی می‌کند (همان، ۳۲). وی از جدایی سه شیوه‌ی تولید شبان‌کاری، سهم‌بری (روستایی) و

خرده‌کالایی (شهری) در ایران قرن ۱۷ و ۱۸ بحث می‌کند و این امر را دلیل «پیرامونی» حرکت کردن ایران در نظام جهانی ذکر می‌نماید. وی دوره‌ی قاجار را با مفهوم «در آستانه‌ی وابستگی» و دوره‌ی پهلوی را با مفهوم «منطقه‌ی نیمه‌پیرامونی و توسعه‌ی وابسته» تحلیل می‌کند (فوران، ۲۲۲).

در میان مطالعات راجع به نوسازی در ایران، گروه سومی با تاکید بر نقش اکولوژی (ویژگی‌های جغرافیایی) و نظام سیاسی، به تحلیل تحولات ایران معاصر پرداخته‌اند. نظریه‌های شیوه‌ی تولید آسیایی، استبداد شرقی، نظام پاتریمونیال، جامعه‌ی شبه‌فئودال بروکراتیک، جامعه‌ی هیدرولیک، همگی بر نقش کلیدی ساختار سیاسی و دولت در نظم، روابط و تحولات اجتماعی متمرکز بوده‌اند. به‌همین دلیل، ما نام این دسته مطالعات را که به غلبه‌ی سیاست بر حیات اجتماعی و اقتصادی ایران باور داشته‌اند، مطالعات دولت‌مدار یا مطالعات مبتنی بر مفهوم دولت می‌گذاریم. از جمله مهم‌ترین مطالعات در این خصوص، می‌توان به ترتیب به تلاش‌های لمبتون (۱۳۴۵، ۱۳۵۹؛ ۱۳۶۳)، چارلز عیسوی (۱۳۶۳)، همایون کاتوزیان (۱۳۷۳)، بشیریه (۱۳۸۰) و وطن‌خواه (۱۳۸۰) اشاره کرد. نوشته‌های احمد اشرف (۱۳۴۷؛ ۱۳۵۹) نیز تا حدودی به این نگاه نزدیک هستند، اما وجوه اجتماعی و فرهنگی تری دارند.

دیدگاه‌های دولت‌مدار نیز به‌طور خاص بر حوزه‌ی اقتصاد سیاسی ایران تاکید داشته‌اند و سطحی از تعمیم نظریه‌های شیوه‌ی تولید آسیایی و استبداد شرقی را می‌پذیرند و مستندات قابل اتکایی برای تحلیل خود بیان می‌دارند. همایون کاتوزیان اگرچه خود مفاهیم و متغیرهایی از این گفتمان را به‌کار گرفته است، اما در انتقاد به آن می‌گوید: «در این نظریه‌ها نوعی جهان‌شمول کردن نظریه‌های عام و مجزا وجود دارد (کاتوزیان ۱۳۷۷، ۴۸). این انتقاد اگرچه ممکن است بر دیدگاه‌های تک‌خطی تاریخ در مورد ایران وارد باشد، اما تلاش‌های خوب تاریخی این قبیل محققان را نادیده می‌گیرد. چه‌بسا خود کاتوزیان نیز در تحلیلش به‌نوعی این عام‌گرایی را پذیرفته است. ما نیز به‌همین دلیل نام دیدگاه دولت‌مداری را برای آن‌ها برگزیده‌ایم (اگرچه ممکن است کاملاً موید جزئیات این نظریه‌ها نباشد) که نقش کلیدی و مهم دولت در تحولات ایران را برجسته کرده‌اند که البته استدلال آن‌ها در این خصوص نیز به‌جا و صحیح است.

دسته‌ی دیگری از آثار و نوشته‌ها هستند که در آن‌ها فقدان یا ضعف نهادهای مدرن نظیر نهاد قانون، اشتغال، قرارداد، تعلیم و تربیت و غیره دلیل اصلی توسعه‌نیافتگی ایران ذکر شده‌اند.

این آثار بیشتر منظری درون‌گرایانه، مدرنیستی و گاهی لیبرالیستی دارند. ما آثاری را که با این رویکرد به توسعه‌نیافتگی ایران پرداخته‌اند، تحت‌عنوان **نهادگرایان** مدرن نام‌گذاری می‌کنیم. مطالعات محققانی نظیر همایون کاتوزیان (۱۳۷۷، ۱۳۸۰)، عظیمی آرانی (۱۳۷۱، ۱۳۷۸)، غنی‌نژاد (۱۳۷۷)، رجب‌زاده (۱۳۷۸)، رفیع‌پور (۱۳۷۷)، قاضی‌مرادی (۱۳۸۰ الف و ب)، رضاقلی (۱۳۷۲ الف و ب، ۱۳۷۷)، کمالی (۱۳۸۱) در این دسته جای می‌گیرند.

معروف‌ترین نظریه در حوزه‌ی نهادگرایی مدرن، دیدگاه **استبداد ایرانی** است که در زیر راجع به خاست‌گاه و منظر بنیادی آن بحث می‌کنیم.

نظریه‌ی استبداد ایرانی

اشتهار نظریه‌ی استبداد ایرانی بیشتر حاصل نوشته‌های همایون کاتوزیان است. این نظریه با اتکای بر مباحث کلان اقتصاد سیاسی، وجود نهادمندی اجتماعی و سیاسی را برای توسعه و رشد اقتصادی، حیاتی پنداشته است.

به‌منظور درک منظم‌تر این دیدگاه، در زیر خاست‌گاه نظری و منظر بنیادی این دیدگاه را بررسی می‌کنیم.

الف) خاست‌گاه نظری

در میان اقتصاددانان، گروهی با نزدیک کردن اقتصاد به جامعه‌شناسی بر این باورند که برای فهم متغیرهای اقتصادی در یک جامعه، باید نهادها و نهادمندی در آن جامعه را مورد مطالعه قرار داد. اولین اقتصاددانان نهادگرای توسعه، تورشتاین و بلن و *وسلی میچل* بوده‌اند. وبلن معتقد بود که «قوانین اقتصادی اقتصاددانان کلاسیک، مفاهیم عام‌عاری از زمان‌اند. رفتار اقتصادی انسان‌ها را مانند هر فعالیت انسانی دیگر باید برحسب زمینه و بستر اجتماعی آن مورد تحلیل قرار داد. وی با استنتاج رفتار اقتصادی براساس گرایش‌های فایده‌جویانه و لذت‌خواهانه مخالف بود... وبلن معتقد بود که تکامل جوامع بشری را باید به‌عنوان «فراگرد گزینش طبیعی نهادها» در نظر گرفت. «نهادها نه‌تنها نتیجه‌ی یک فراگرد گزینشی و تطبیقی‌اند و نگرش‌ها و گرایش‌های رایج جامعه را مشخص می‌کنند، بلکه روش‌های ویژه‌ی زندگی و روابط انسانی نیز به‌شمار می‌آیند» (وبلن به‌نقل از کوزر ۱۳۷۰، ۸-۳۵۷).

انتقاد و بلن از اقتصاد فردمحور کلاسیک‌ها، مبنای دیدگاه «نهادگرایی قدیم» در اقتصاد شد. در سال ۱۹۳۷، رونالد اچ. کوز^۱ مقاله‌ای تحت‌عنوان «ماهیت بنگاه» نوشت و در آن بر «هزینه‌های مبادله» تاکید کرد. این مقاله زمینه‌ای برای گسترش دیدگاه‌های موسوم به «اقتصاد نهادگرایی جدید» شد (کوز ۱۳۸۴)، که افرادی مانند کوز، ویلیامسون و داگلاس نورث صاحب‌نظران معروف این مکتب شناخته شده‌اند.

کوز معتقد بود که نهادها، عملکرد اقتصاد را هدایت می‌کنند (۱۳۸۴، ۱۴۴). هزینه‌ی مبادله در فعالیت‌های اقتصادی نیز به نهادهای سیاسی، آموزشی، فرهنگی و... جامعه بستگی دارد (همان ۱۴۳).

این نوع نگرش نهادگرایانه به شکل تفصیلی و جامعه‌شناختی تری در کارهای داگلاس نورث خود را نشان می‌دهد. داگلاس نورث (۱۳۸۴ الف) نهادها را حاملان تغییر اقتصادی در جامعه ذکر می‌کند. او مدعی است «نهادها قوانین بازی در جامعه‌اند که عبارتند از: قواعد رسمی (قانون اساسی، قوانین موضوع و عمومی، مقررات...) و محدودیت‌های غیررسمی (هنجارهای رفتاری، میثاق‌ها و معیارهای رفتاری از بیرون تحمیل شده به افراد جامعه). این نهادها بر میزان امنیت تعقیب اهداف مبادلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موثرند و ساختارهای مبادله و سازمان‌های انسانی را فراهم می‌کنند (نورث ۱۳۸۴ الف، ۶۰-۱۵۵).

نورث در تبیین اهمیت نهادهای رسمی و غیررسمی می‌گوید: «نهادهای رسمی بر اثر تحول جوامع و پیچیده‌تر شدن روابط، باعث رسمیت یافتن بسیاری از محدودیت‌های غیررسمی شده است. نهادها بالاخص حقوق مالکیت تعیین‌کننده‌ی بسیار مهم کارایی بازارها هستند» (۱۳۸۴ الف، ۱۵۰). «قوانین رسمی می‌توانند تاثیرگذاری محدودیت‌های غیررسمی را کامل کنند و تاثیر آن را افزایش دهند. این قوانین می‌توانند از هزینه‌های کسب اطلاعات، نظارت و اجرا بکاهند... هم‌چنین هدف از تصویب قوانین رسمی می‌تواند تعدیل، بازنگری یا جایگزینی محدودیت‌های غیررسمی باشد... قوانین رسمی شامل قوانین سیاسی، قوانین اقتصادی و قراردادها است... قوانین سیاسی به‌طور کلی ساختار حکومت، ساختار اصلی تصمیم‌گیری و ویژگی‌های صریح نظارت بر برنامه را تعریف می‌کند. قوانین اقتصادی حدود و ثغور مالکیت را مشخص می‌کند و شامل مجموعه‌ای از حقوق استفاده از دارایی و درآمدهای ناشی از آن و توانایی انتقال یک دارایی یا

منبع مولد به دیگران می‌باشد. قراردادها شامل شرط‌هایی است مختص یک توافق خاص در مبادله (نورث ۱۳۷۷، ۵-۸۴).

نورث (۱۳۸۴ الف، ۱۴۸) مانند وبلن «نقطه‌ی آغاز اقتصاد نهادگرا را منوط به تعدیل فرض عقلانیت ابزاری [فردگرایی لذت‌خواهانه] می‌داند» و اقتصاد را قبل از هرچیز وابسته به مجموعه‌ای از متغیرهای ساختاری و نهادی فرض می‌کند. او با تاکید بر مفاهیم «هزینه‌های معاملات، حقوق مالکیت و ایدئولوژی»، مدعی است که در جامعه‌ی جهان سوم به دلیل تزلزل و بی‌ثباتی نهادها و وجود ایدئولوژی خاص، هزینه‌ی معاملات بالا و حقوق مالکیت ناشفاف و ناکارآمد است. در واقع «ساختار سیاسی بی‌ثبات، حقوق مالکیت تصریح‌شده و دارای ضمانت اجرا و تضمین کم‌هزینه‌ی قراردادها (از طریق قواعد حقوقی) منجر به کاهش هزینه‌های مبادله می‌شود و هزینه‌های اندک مبادله هم مبنای موفقیت اقتصادهای توسعه‌یافته است» (نورث ۱۳۸۴ الف، ۱۷۲).

به‌طور کلی دیدگاه نهادگرایی به سرعت در تحلیل تحولات توسعه‌ای کشورهای جهان سوم به کار گرفته شد. در ایران جمع مهمی از اقتصاددانان بر پایه‌ی مفاهیم بنیادی این نظریه به تحلیل توسعه‌ی تاریخی ایران پرداختند. از جمله‌ی این افراد همایون کاتوزیان (۱۳۸۱؛ ۱۳۸۰) و حسین عظیمی آرانی (۱۳۷۸) هستند. در دیدگاه این محققان، مفاهیم نهادها، نهاد قانون، نهاد مالکیت سنگینی می‌کنند. اما در نوشته‌های کاتوزیان، واژه‌ی استبداد در ارتباط تنگاتنگ با این مفاهیم طرح شده است و گاهی مفهوم بنیادی تحلیل این محقق را دربرمی‌گیرد. به دلیل اهمیت اصطلاح استبداد در دیدگاه همایون کاتوزیان، از نگرش ایشان به تحولات توسعه در ایران با نام نظریه‌ی «استبداد ایرانی» یاد می‌شود.

ب) مفاهیم و منظر بنیادی

همایون کاتوزیان بیش از همه در تشریح عوامل توسعه‌نیافتگی ایرانی بر مفهوم «استبداد ایرانی» توقف کرده است. مفروضه‌ی اساسی او (۱۳۸۱؛ ۱۳۸۰؛ ۱۳۷۷) این است که مالکیت خصوصی و وجود قراردادهایی که آن را تضمین می‌کند، یکی از پایه‌های اقتصاد توسعه در جامعه است. این شرط هیچ‌گاه در ایران حاصل نشده است. به ادعای او «ایران در سراسر تاریخ خود دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده، یعنی قدرت و اقتدار، پایه در حقوق و قانون نداشته است. دولت و جامعه عملاً مستقل از هم بوده و بنابراین با هم سر دشمنی داشته‌اند. دولت نماینده‌ی طبقات

اجتماعی بالاتر نبوده بلکه آن‌ها همیشه به دولت متکی بوده‌اند. مالکیت دارایی نه یک حق بلکه یک امتیاز بوده است» (۱۳۸۰، ۳۴-۳۲).

کاتوزیان در کتاب *تضاد دولت و ملت... رئوس اصلی نظریه‌ی استبداد ایرانی* را چنین بیان می‌کند:

- در ایران فئودالیسم اروپایی هرگز پدید نیامد. زمین‌دار حق مالکیت نداشت، بلکه این امتیازی بود که دولت به او می‌داد و هر زمان که می‌خواست پس می‌گرفت. به همین دلیل در ایران طبقه (آریستوکرات - مالک) هم به وجود نیامد. دولت نماینده‌ی هیچ طبقه‌ای نبود. هیچ طبقه‌ای در مقابل دولت حقی نداشت. دولت به علت مالکیت زمین، استثمارگر کل بود. در اروپا دولت متکی به طبقات بود و هرچه طبقه بالاتر بود، دولت بیشتر به آن تکیه داشت. در ایران عکس این قضیه وجود دارد. دولت در بالای طبقات - یعنی در بالای جامعه - قرار داشت، نه فقط در راس آن.

- مشروعیت دولت اساساً ناشی از واقعیت قدرت آن بود و در خارج از خود دوامی نداشت. تصمیمات دولت محدود به هیچ چهارچوب قانونی نبود که قابل پیش‌بینی باشد. قانون موجود هم عبارت بود از رای دولت. استبداد نه متکی به طبقات است نه محدود به قانون (۱۳۸۰، ۷۴-۷۳).

- چون همه‌ی حقوق اساساً در انحصار دولت بود، همه‌ی وظایف نیز برعهده‌ی دولت قرار می‌گرفت. مردم هیچ حق و وظیفه‌ای نداشتند و به همین دلیل دولت را از خود نمی‌دانستند. در چنین نظامی ممکن نبود کاپیتالیسم رشد کند. باوجود بازرگانی داخلی و خارجی موجود، به علت عدم انباشت سرمایه و نبود امنیت و حق مالکیت، عملاً کاپیتالیسم ممکن نبود.

- جامعه، جامعه‌ای پیش از قانون و پیش از سیاست بود؛ و این الفاظ هیچ‌کدام معنای امروزی خود را نداشت. به این ترتیب قدرت متمرکز بود، یعنی هیچ طبقه و فردی در قدرت شاه و دولت سهم و شریک نبود. شیوه‌ی اعمال قدرت و اداره‌ی امور کشور نیز به نسبت *جوامع فئودالی* - متمرکز بود. علی‌رغم استبدادی بودن تمام دولت‌ها و سلسله‌های حاکم، ویژگی‌های شخصی حاکم در تعیین اوضاع اقتصادی، اجتماعی، بین‌المللی و مانند آن‌ها نقش بسیار بزرگی داشته است (۱۳۸۰، ۷۶-۷۴).

- یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی استبدادی -در کل وجوهش- عدم تداوم و استمرار است (۱۳۸۰، ۷۷). همایون کاتوزیان عدم پیوستگی و استمرار را ویژگی اساسی جامعه‌ی ایرانی شناخته و آن را دقیقاً نتیجه‌ی فقدان طبقات و نهادهای اجتماعی دیرپا، از جمله فقدان یک طبقه‌ی اعیان آریستوکرات صاحب ثروت می‌داند. از همین رو ایران را جامعه‌ی کوتاه‌مدت می‌خواند. دلیل این نام‌گذاری به نبود چهارچوب حقوقی پابرجا و تخطی‌ناپذیری بازمی‌گردد که ضامن استمرار بلندمدت است. از نمونه‌های بارز این امر که در توسعه نقش اساسی دارد، انباشت سرمایه است. انباشت سرمایه نیازمند پس‌انداز چشم‌گیر و مستمر برای سرمایه‌گذاری بلندمدت است. اقدام به پس‌انداز مستمر و چشم‌گیر فقط در چهارچوبی اجتماعی-عقلایی میسر است که در آن شبح غارت و مصادره‌ی اموال همیشه بالای سر افراد نباشد (همان، ۳۶-۳۰). کاتوزیان پیرو صفت مذکور، جامعه‌ی ایران را کلنگی -یا همان جامعه‌ی کوتاه‌مدت- می‌خواند که از ویژگی‌های اصلی و مرکزی جامعه‌ی استبدادی است که در آن انباشت درازمدت علم و دانش و سرمایه و فرهنگ مشکل است و در نتیجه یا درجا می‌زند یا از نو شروع می‌کند (همان، ۲۱۴).

- از نظر او دلیل پیدایش چنین نظامی در ایران کم‌آبی است (همان، ۷۸).

اگر بخواهیم با نگاهی کل‌نگرانه به مجموعه‌ی نوشته‌های همایون کاتوزیان درباره‌ی اندیشه‌ی استبداد ایرانی صحبت کنیم، باید بگوییم که مهم‌ترین ویژگی‌های استبداد ایرانی به‌عنوان عوامل توسعه‌نیافتگی سرمایه‌داری در ایران به‌قرار زیرند:

۱- «فقدان مالکیت خصوصی» (۱۳۸۱، ۷۳؛ ۲۲۵) و «ناپایداری همه‌ی اشکال ثروت» (۱۳۷۷، ۶۱)؛

۲- «فقدان امنیت» (۱۳۸۱، ۷۵، ۱۱۵، ۱۹۵، ۴۰۳؛ ۱۳۷۷، ۶۲)؛

۳- «بی‌قانونی» و خودکامگی قدرت (۱۳۷۷، ۶۲؛ ۱۳۸۱، ۵۴، ۷۵، ۱۱۶، ۱۹۴، ۱۹۲، ۲۲۶)؛

۴- «استثمار دولتی» (۱۳۸۱، ۷۴) و «زمین‌داری تحت مالکیت و اراده و اجازه‌ی دولتی» (۱۳۸۱، ۷۴؛ ۱۳۷۷، ۳۴۶)؛

۵- «طبقات متکی به دولت» و «تحرك طبقاتی و مشروعیت وابسته به قدرت» (۱۳۸۱، ۷۵، ۷۴، ۱۹۳، ۴۰۳)؛

۶- «قدرت متمرکز» (۱۳۸۱، ۷۶، ۲۲۵)؛

- ۷- «عدم تداوم و استمرار»، به بیان دیگر، «کوتاه‌مدت بودن» دگرگونی در ایران (۱۳۸۱، ۳۳)، ۳۴، ۵۲، ۲۱۴، ۷۷، ۴۰۳؛ ۱۳۸۰، ۷۷، ۳۶؛
- ۸- «وجود نیروی نظامی متحرک (ایلات) در جامعه‌ی کم‌آب و پراکنده» (۱۳۸۱، ۷۷؛ ۱۳۷۷، ۳۴۹).

به‌طور کلی در نظریه‌ی بالا سه عنصر «بی‌قانونی»، «ناامنی» و «فقدان مالکیت خصوصی» معرف‌های اصلی مفهوم استبداد ایرانی به حساب می‌آیند.

اخیراً مطالعاتی در تفصیل و مستندسازی نظریه‌ی استبداد ایرانی صورت گرفته است که نوشته‌های حسن قاضی‌مرادی (۱۳۸۰ الف و ب) و علی رضاقلی (۱۳۷۲ الف و ب؛ ۱۳۷۷) از این دسته‌اند. قاضی‌مرادی تلاش کرده است تا مفهوم استبداد و مفروضات حکومت استبدادی را بیان (و البته تئوریزه) کند. در برداشت او (۱۳۸۰ الف)، «حکومت استبدادی به معنای حکومت بی‌قانونی مبتنی بر رابطه‌ی خدایگان-بنده یا سلطان-رعیت» است (۲۷). این حکومت برپایه‌ی اعتقادات و مفروضاتی نظیر «تباهاکاری»، «آزمندی»، «تجاوزگرایی مردم» (قاضی‌مرادی ۱۳۸۰ الف، ۳۷-۲۷)، «حکومت استبدادی یگانه عامل مقابله با هرج و مرج» (همان، ۳۹)، «تمییز حوزه‌ی مقدس از نامقدس و دادن جایگاه قدسی به پادشاهان» (همان، ۶۵-۶۱)، «تفوق دادن اخلاق بر سیاست» (همان، ۹۸) استوار است. او معتقد است استبداد ایرانی در سایه‌ی «زندگی روزینه (زمان حال) و در قلمرو تصادف» (۱۳۸۰ الف، ۲۷۰-۲۶۹ و ۱۳۸۰ ب، ۱۱۴-۱۱۰)، «سلطه‌ی ترس، ناامنی و بی‌ثباتی» (۱۳۸۰ الف، ۲۹۶-۲۹۵)، «اتکا بر عصیبت مدرن یعنی حمایت نیروهای نظامی ایلی از قدرت مرکزی» (۱۳۸۰ الف، ۶۰-۳۵۰)، «ذهنیت غیرعقلانی مبتنی بر سلطه و گمان» (۱۳۸۰ ب، ۱۳۵-۱۳۰)، «رفتار تقلیدی و عقیم» (۱۳۸۰ ب، ۳-۱۵۱) و «تجاوزگری و پرخاش‌جویی» (۱۳۸۰ ب، ۸-۱۵۷) سامانی خودمدار و متمرکز ایجاد کرده است.

علی رضاقلی در نوشته‌های خود تلاش کرده است برای نقش فرهنگ، استبداد، ناامنی، استبدادپروری و سفله‌پروری در توسعه‌نیافتگی ایران، سند، روایت و واقعیت بجوید. او به مفاهیم استبداد و ناامنی، مفهوم فرهنگ را اضافه می‌کند و مدعی است که «فرهنگ ایرانی، فرهنگ کم‌کاری و کارشکنی، رشوه، ظلم، ایلپاتی، زور، نخبه‌کشی، سودجویی و... است» (رضاقلی ۱۳۷۲ ب؛ ۱۳۷۷، ۱۳۷-۱۳۵). «... امنیت که از لوازم و شرایط ضروری هرگونه رشد و توسعه‌ی اقتصادی است، در ایران وجود نداشته است» (رضاقلی ۱۳۷۷، ۱۳۸). «... در ایران (نه

یک امنیت اجتماعی بلکه) یک امنیت چماقی بر همه‌ی امور استیلا داشته است» (همان، ۴۱). وی هم‌چنین از «جهانبینی غیرتولیدی مواظ اخلاقی علمای دین در ایران نظیر نکوهش دنیا، نکوهش شهرت، ستایش تنگ‌دستی» به‌عنوان عوامل نافی توسعه یاد می‌کند (۱۳۷۲ الف).

نقد و ارزیابی نظریه

بی‌گمان در میان نظریات مربوط به توسعه‌ی تاریخی ایران، دیدگاه استبداد ایرانی، از اقناع و جاذبه‌ی نظری بیشتری برخوردار است. این نظریه که هم وجاهت دانشگاهی و هم شهرت مطبوعاتی یافته است، از حیث نظری و چهارچوب مفهومی، قانع‌کننده و قابل اتکا به‌حساب می‌آید؛ اما استحکام تجربی آن یعنی بازنمایی واقع‌گرایانه و زمینه‌ای از پدیده‌های اجتماعی ایران، متزلزل و آسیب‌پذیر است. سوای اهمیت و کارایی لفظ استبداد برای تحلیل تحولات توسعه‌ای در ایران، مفاهیم بنیانی نظریه‌ی استبداد ایرانی قابل مناقشه هستند. این نظریه، سهم اندکی برای ابعاد فرهنگی-اجتماعی واقعیت مورد تحلیل خود قائل بوده و پرسش‌های فرهنگی و اجتماعی را از حوصله‌ی خود خارج دیده است. در این‌جا در زیرمجموعه‌ی سه نقد کلان، مفاهیم بنیادی این نظریه را ارزیابی می‌کنیم.

الف) عام‌گرایی مدرنیستی و نادیده انگاشتن متغیرهای خارجی

مفهوم استبداد مهم‌ترین مفهوم و متغیر درونی تحلیل نظریه‌ی استبداد است. طرح مفهوم «استبداد» ایرانی که روی دیگر سکه‌ی قانون‌گرایی غربی است، در ذات خود نوعی الگوبرداری از تحولات جامعه‌ی غربی را متضمن است. این نظریه، که رابطه‌ی مفاهیم انباشت و پاتریمونیالیسم وبری را در ایران تحلیل کرده است، مفهوم‌پردازی خود را بدون حضور متغیرهای فرهنگی داخلی و نادیده انگاشتن ساختار جهانی و خارجی به پیش برده است. جالب است که وبر دو مفهوم مذکور را اساساً با حضور فرهنگ و آرمان‌ها تحلیل کرد؛ یعنی کشورهای اروپایی در زمان تحولات اولیه‌ی نوسازی خود، از اضطرارها و استثماریات نظام خارجی در امان بوده و لذا رابطه‌ی انباشت و استبداد، تابع مقتضیات درونی و تا حد زیادی فرهنگی بوده است. اما توسعه‌ی ایران چنین مسیری نداشته است. در نظریه‌ی استبداد، متغیر کنترل تحلیل، یعنی فرهنگ داخلی و ساختار نظام جهانی تقریباً حذف شده است. نظریه‌ی استبداد ایرانی، عامدانه شانی برای استثمار و استعمار خارجی موثر بر توسعه‌نیافتگی ایران قائل نیست. در کار

هر محقق، بی‌اعتقادی به کارایی و اعتبار تجربی نظریه‌های رقیب، موضوعی عجیب و نادرست نیست، اما اگر محقق رابطه‌ی مفروضات خود با نظریه‌های مخالف و دستگاه‌های مفهومی آن‌ها را مشخص نکند، جایگاه و منزلتی برای دیدگاه خود فراهم نکرده است. محقق نظریه‌ی استبداد، برای نظریه‌های امپریالیسم، وابستگی و نظام جهانی به‌ویژه دیدگاه‌های مارکسیستی نوین به‌عنوان دستگاه‌های مفهومی کارا برای تحلیل شرایط جهان سوم، اصالت قائل نیست و حتی ارجاعی به آن‌ها ندارد. او فقط به نقد دیدگاه‌های مارکسیستی کلاسیک به‌ویژه نظریه‌ی استبداد شرقی که بر متغیرهای اکولوژیک تاکید دارد، قناعت می‌کند. کاتوزیان در این زمینه می‌گوید: «هسته‌ی مرکزی نظریه‌ی ویتفوگل که مبتنی بر وجود دستگاه دیوانی گسترده‌ی متمرکز (تعمیم‌یافته از تاریخ چین) است، در مورد جامعه‌ی ایران کاملاً صدق نمی‌کند، تاکید ویتفوگل بر فراگیری قدرت دولت، توجه او را از ماهیت خودکامه‌ی این قدرت که نه فقط در راس بلکه در همه سطوح هرم اجتماعی اثر گذارده است، منحرف کرده است. وجه تمایز دولت ایران آن است که نه فقط قدرت، بلکه قدرت خودکامه را در انحصار داشته است؛ نه قدرت مطلق قانون‌گذاری، که قدرت مطلق اعمال بی‌قانونی را» (همایون کاتوزیان ۱۳۷۷، ۶۳).

با مرور این نظریه، بی‌درنگ برای خواننده این پرسش مطرح می‌شود که چرا در دوره‌های مورد مطالعه‌ی ایشان (عصر قاجار و پهلوی)، ورود ایران در سیستم نظام جهانی مطمح نظر قرار نگرفته و تاثیر رقابت‌های مثلث روسیه، انگلیس و آمریکا از یاد رفته است. پرسش می‌شود اگر تحولات و شرایط جهانی، دولت‌های ایرانی را در استبداد و خودکامگی خود راسخ‌تر نکرده است، پس این استبداد در عرصه‌ی تحولات جهانی، چه تغییری یافته است؟ بعید است کانونی‌ترین مولفه‌ی نظریه‌ی استبداد ایرانی (یعنی استبداد) با تحولات جهانی مناسبتی نداشته باشد. اساساً اغلب پژوهش‌های تاریخی راجع به توسعه‌نیافتگی در ایران، با تحلیل شرایط جهانی آغاز شده‌اند. اما در این نظریه در این خصوص با نوعی سکوت مواجه‌ایم.

هم‌چنین پرسش این است که اگر ایران از تحولات و اقتضائات جهان سرمایه‌داری وقت به‌دور بوده، چه مدلی از تغییر اجتماعی را تجربه کرده است. نظریه‌پردازان این دیدگاه، فضای مدرنیستی و غیراستبدادی را که خود علاقه‌مند به پیدایش و وجود آن در جامعه‌ی ایران بوده‌اند، تشریح نکرده‌اند. آیا این فضا، بافتی غیر از الگوی عام و یا خاص غربی است؟ اگر این‌گونه باشد انتقاد آنان -به‌ویژه انتقاد کاتوزیان- به مطالعات دیگر در به‌کارگیری مدل خاص تغییر

اجتماعی اروپایی در ایران بی‌مورد است؛ زیرا خود با تاکید بر نظریه‌های لیبرالی و عام اقتصاد توسعه، اشکال و ابعادی از حیات اجتماعی اروپایی را تعمیم می‌دهد.

ب) نخبه‌گرایی روان‌شناختی

یگانه حوزه‌ی اجتماعی-فرهنگی که اندیشه‌ی اقتصاد سیاسی به آن اقبال نشان می‌دهد، عرصه‌ی روان‌شناختی و فردی است. بر همین اساس، بسیاری از مطالعات موجود در باب نوسازی در ایران، بر شخصیت‌های سیاسی، فکری، مذهبی و ایدئولوژیک منحصر به فرد و تصمیمات آن‌ها متمرکز بوده‌اند. محتوای این مطالعات را آنچه افراد معروف و مهم می‌گفتند و انجام می‌دادند، تشکیل می‌دهد. این نوع مطالعات، به‌طور مفروض تحولات و نوسازی را در فضای نخبگان معنادار دانسته‌اند و مراحل توسعه‌ی کشور را با تشریح پندارهای کارگزاران نوسازی و توسعه معادل ساخته‌اند. دلیل آن نیز این است که به تحرک و پویایی روانی اهمیت زیاد داده‌اند؛ نخبگان از این پویا برخوردار بوده‌اند، اما اقشار غیرنخبه یا مردم عادی به‌دلایل متعدد، از آن بی‌بهره بوده‌اند. براین اساس می‌توانیم بگوییم که این گروه محققان بیشتر بر اشکال روانی تحول در ایران تاکید داشته‌اند؛ اما به‌نظر ما در ایران شکل‌های دیگر پویایی، علی‌رغم اهمیت یک‌سان، گاهی مهم‌تر از این نوع پویایی عمل کرده‌اند. در کنه نگاه نخبه‌گرایان، نوعی انقلاب نوسازی شخصیت‌مدار با حرکت از بالا به پایین دیده می‌شود.

ادبیات نوسازی ایران مملو از واژگان خیانت، کارشکنی، خائن، غرب‌زده، روشنفکر، فراماسون، وابسته، درباری، التقاطی، بی‌هویت، متحجر، خادم، وطن‌پرست و غیره است که همگی آن‌ها مویده «سوگیری‌های شخصیتی» حاکم بر این مطالعات است. به‌طور خلاصه در تحلیل‌های بالا، مردم که مویده فرهنگ عامه و درونی هستند، اغلب غایب و شخصیت‌ها همیشه حاضرند. چه‌بسا با اتکای به این تحلیل‌ها چاره‌ای وجود نخواهد داشت جز این‌که درنهایت بد و نیک کردارهای معطوف به توسعه به حاضرین نسبت داده شود؛ امری که البته نادرست است.

به‌طور کلی تقلیل فرآیند تحول به فرد، به‌معنای تقلیل توسعه و توسعه‌نیافتگی به افراد و شخصیت‌های منحصربه‌فرد یا نخبگان سیاسی و غیرسیاسی است؛ امری که می‌توان آن را خطایی در برداشت و تحلیل تلقی کرد. از دیدگاه جامعه‌شناسی فرایندگرا، اثر انباشتی و تجمعی تصمیماتی که افراد عادی در زندگی روزمره خود می‌گیرند و کنش‌هایی که انجام می‌دهند،

ممکن است به مراتب بیشتر از تصمیمات افراد خاص یا حوادث خاص، مسیر تاریخ را تغییر دهد.

نظریه‌ی استبداد از سه حیث در تحلیل شرایط توسعه‌نیافتگی، نخبه‌گرایانه عمل کرده است. نخست این‌که دوگانه‌ی «دولت- ملت» در این نظریه، برخی ظرافت‌ها اعم از تنوعات و تخالف‌های میان بخش‌های مختلف جامعه را در نظر نمی‌گیرد. برای مثال، می‌توان در صد سال اخیر به سه‌گانه‌ی «حکومت، دولت، ملت» اشاره کرد که در آن بین هر عرصه، شکاف یا اشکالی از کشمکش و ناهم‌سویی وجود داشته است. از زمان مشروطه تاکنون، این سه‌گانه به اشکال قوی یا ضعیف وجود داشته است.

نکته‌ی دوم این‌که محققان این رویکرد، تمایل زیادی دارند دوره‌های تاریخی را با تاکید بر ویژگی‌های روان‌شناختی کارگزاران آن تحلیل کنند. کاتوزیان در نوشته‌های خود علاقه داشته است در بررسی عوامل موثر بر جنبش‌ها، ضمن تاکید بر متغیرهای اقتصاد سیاسی، روان‌شناسی شخصیت‌ها و رهبران نهضت‌ها را مقدم بر هر بحث دیگر تشریح کند. تحلیل شخصیت سردمداران مشروطه‌خواه، رضاخان، مصدق، و روشنفکران دوران پهلوی بخش مهمی از صفحات آثار او را دربرمی‌گیرد. در واقع این نظریه جایی که از مقولات اقتصاد رها می‌شود، و فرصت ورود به حوزه‌های اجتماعی را می‌یابد، بی‌درنگ در قلمرو شخصیت‌ها می‌افتد. در نوشته‌های دیگر قائلان به استبداد ایرانی مانند رضاقلی نیز نخبگان جایگاه محوری دارند.

نکته‌ی سوم و مهم‌تر در همین زمینه، این است که این نظریه در تشریح «استبداد» به‌عنوان علت توسعه‌نیافتگی ایران، چنان بحث می‌کند که گویی مردم علت عقب‌ماندگی را «استبداد» می‌دانند و لذا جنبش‌های ایرانی از همین درک نسبت به استبداد زاییده شده‌اند. واقعیت این است که ایده‌ی قانون‌خواهی مردمی برای مقابله با استبداد که به انقلاب‌های مشروطه و جنبش‌های عصر پهلوی انجامیده است - به‌عنوان مبنای نظری این دیدگاه- از واقعیت زمینه‌ای و روزمره‌ی زندگی مردمی فاصله دارد. درک مردم وقت از استبداد و قانون، به‌هیچ‌وجه با درک صاحب‌نظران این دیدگاه از موضوعات مذکور، نزدیک یا هم‌سان نبوده است. درک نخبگان و صاحب‌نظران از قانون، نوعی نهادمندی منظم و اداری است که در غرب تجربه شده است؛ اما این فهم در میان مردم عصر وجود نداشته است. مردم بیش از آن‌که قانون را بشناسند و پی‌جویی کنند، هنجارها و عرف را درک و دنبال می‌کردند. مردم ایران همواره به جامعه‌ای هنجاری علاقه

نشان داده‌اند تا جامعه‌ای قانونی (عبری ۱۳۸۹). کاتوزیان در جای‌جای آثار خود درباره‌ی ماهیت انقلاب مشروطه نوشته‌هایی از این دست دارد:

مشروطیت یک انقلاب بورژوازی نیست... این جنبش حرکتی علیه چهارچوب اجتماعی موجود و قانون توجیه‌کننده‌ی آن نبود. اصلاً قانونی وجود نداشت و هدف جنبش هم برکناری حکومت خودکامه و برقراری قانون و مشروط و محدود کردن قدرت حکومت بود (۱۳۸۰، ۶۵-۵۹). ... مشروطه‌خواهان ایرانی برای کسب آزادی، به سود استقرار خود قانون مبارزه می‌کردند (۱۳۸۰، ۱۱۲).

روشنفکران ایرانی مشروطه‌خواه، کلید پیشرفت اروپا را قانون می‌دانستند و در پی استقرار آن بودند. از جمله آزادی عقیده. این‌گونه آزادی‌ها با مفهوم منفی آزادی اروپایی متناظر بود، جز این‌که در اروپا این آزادی با محدود ساختن قانون تحقق یافته بود و در ایران با برچیدن بساط حکومت مطلقه (۱۳۸۰، ۱۲۲)... در مشروطه، مردم نه‌تنها بر یک فرمان‌روای خودکامه، بلکه بر خود حکومت خودکامه شوریدند (۱۳۸۰، ۱۵۰). مشروطیت قیام علیه حاکم بی‌دادگر نبود، بلکه علیه حکومت خودکامه بود (۱۳۸۰، ۱۹۸). ... مبارزه برای دموکراسی در ایران نو از آغاز قرن بیستم با مشروطیت آغاز شد (۱۳۸۰، ۱۹۱). ... جنبش مشروطه مبارزه برای حکومت قانون بود و با یک انفجار بزرگ وارد جامعه شد و مانند اروپا حاصل سال‌ها تجربه و حادثه نبود (۱۳۸۰، ۱۹۹-۱۹۸).

به نظر می‌رسد انقلاب مردمی مشروطه قبل از آن‌که انتقاد به شرایط حاکمان و پی‌گیری حکومت قانون باشد، در بستر انتقاد به حضور خارجی‌ها یا اجنبی‌ها شکل گرفت. در نهایی‌ترین تحلیل، این انقلاب، نتیجه‌ی اعتراضات انباشته‌ی مردمی به حضور استعمارگرانه‌ی خارجی‌ها و گرفتن امتیازات مختلف در کنار وضعیت نامناسب زندگی خود بود. بخش زیادی از انرژی و نیروی انقلابی مردمی از هنجار ناموس، تعصب، غیرت و سپس مذهب آن‌ها نشأت می‌گرفت نه از آگاهی به شکل حکومت‌داری و قانون‌سالاری. موتور این تحول، اغلب تعصب و حس بیگانه‌ستیزی بود، اما در مسیر و به‌صورت تحول قانون‌خواهی و استبدادزدایی تفسیر می‌شد. در حیطه‌ی نخبگان، این انقلاب آگاهانه معطوف به استبدادزدایی و ایجاد حکومت قانون بود، اما در حیطه‌ی مردم و توده‌ها چنین هدفی را نمی‌توان جست‌وجو کرد. برای مردمی که کنش و تصمیمات آن‌ها را تبار، ایل، خانواده، طبقه، مذهب و قومیت تعیین می‌کرد، به‌هیچ‌روی موجه

نبود که به حکومت مبتنی بر تبار (یعنی پادشاهی) و طبقه (ارباب و شاهزادگی) بتازند تا که قانون آن هم از نوع تجربه‌ی خارجی را پیاده کنند. قانون‌خواهی یکی از تعیین‌کننده‌های ذهنیت و جامعه‌ی مدرن است که در شرایط مشروطه‌ی ایرانی، نقش تعیین‌بخشی و حرکت‌آفرینی برای مردم را نداشته است. فرض مبارزه‌ی آگاهانه‌ی مردمی برای ایجاد قانون -البته مردم را به‌عنوان نیروی انقلابی از نخبگان جدا می‌کنم- متأثر از حضور و قوت دیدگاه‌ها و چهارچوب‌های غربی در ایران است. اما در ایران عصر قاجار، عرف، نظام خویشاوندی و مذهب به‌عنوان قانون اجتماعی یا سامان حقوقی-هنجاری، آن‌چنان قوی عمل می‌کردند که ضرورتی برای حضور قانون جدید احساس نمی‌شد. بنابراین می‌توان گفت تأکید بر قانون به‌عنوان علت انقلاب مشروطه، تفسیری نخبه‌گرایانه است که آن را در مطالعات و تبیین‌های موجود از تحولات ایران غالب می‌بینیم. استدلال و توجیه ما برای گفته‌ی بالا، نتیجه‌ی نابارور انقلاب مذکور است که باوجود استقرار مشروطیت و برپایی مجلس قانون‌گذاری از سوی نیروهای مردمی، ائتلاف مردمی به‌زودی دست‌خوش انشعاب گردید. جدا شدن بعضی از روحانیان و بازرگانان بزرگ از ائتلاف از یک سو و مداخله‌ی نیروهای مسلح روسیه از سوی دیگر، مجلس را به تعطیلی کشانید و استبداد قاجار بار دیگر بر سر کار آمد.

اغلب کشورهای توسعه‌نیافته‌ی دنیا، با توجه به درک‌ها و تعاریف اولیه و ثانویه خود از «غرب» و «توسعه»، به ورود مدرنیته و توسعه واکنش نشان داده‌اند؛ گروهی مقلد و پیرو شده‌اند، گروهی شیفته و کاسه‌ی داغ‌تر از آتش، گروهی بیزار و متنفر و گروهی بی‌طرف و لاقید از نوع تعامل با غرب شده‌اند. تجربه‌ی ایران نشان می‌دهد که در این رویارویی، ترکیبی از واکنش‌های بالا وجود داشته است. اما «بیزاری» و «بی‌طرفی» غالب‌ترین واکنش ایرانیان به توسعه و غرب بوده است. درک اولیه‌ی ایرانیان از «غرب»، بیگانگی و استعمار بوده است، اما درک ثانویه از غرب چندگانه و متنوع بوده است. گروهی از غرب‌رفتگان که تعریف مقبول و گاهی ایدئال از توسعه و غرب ارائه دادند و مروج آن در ایران شدند، مانند میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، تقی‌زاده، طالبوف و غیره راه شیفتگی و پیروی از غرب را پیشنهاد و از آن حمایت می‌کردند. اغلب سیاست‌مداران ایرانی و سردمداران، جانب بی‌طرفی را گرفته‌اند. اما سامان حقوقی-هنجاری و نظام مذهبی و اجتماعی ایران سبب شد که غالب مردم در درک ثانویه از «توسعه» و «غرب» نیز، آن را نه راه حل مسائل خود، بلکه در تضاد با آیین و هنجارهای خود ببینند.

از این رو واکنش غالب سیاست‌مداران و مردم به «توسعه» (به معنای نهادمندی مدرن و بسط آزادی‌ها و انتخاب‌های فردی)، بی‌طرفی یا بیزاری بوده است. آن‌جا نیز که توسعه پذیرفته شده است، مظاهر فیزیکی و عینی آن یعنی مدرنیزاسیون بوده است.

به‌طور کلی می‌توان درکنار فرض نظریه‌ی استبداد ایرانی که می‌گوید هدف جنبش‌های ایرانی، قانون‌خواهی و استبدادستیزی بوده است، فرضی رقیب مطرح کرد که در ذهن و فهم روزمره‌ی ایرانی، درک شفاف‌تری از استبداد و شق مقابل آن یعنی قانون وجود نداشته است. آن‌چه بهتر از همه، جنبش‌های ایرانیان در دوران معاصر را تبیین می‌کند استبدادستیزی نیست، بلکه ملی‌گرایی فرهنگی است. ملی‌گرایی فرهنگی ترکیبی از دو آرمان بزرگ ایرانی، ملیت‌گرایی و دین‌باوری است. ملی‌گرایی فرهنگی دو چهره دارد: هیاتی فیزیکی به معنای سرزمین یا وطن و دوم شمایی فرهنگی به نام ناموس و باورها. شاید ساده‌ترین فهم و دفاع هر فرد نیز از کشور، همین بوده است. نیروی حرکت جنبش مشروطه، محلی‌بینی بوده است، نه جهان‌گرایی یا منطق عقلانیت غربی (قانون‌خواهی)، به شکلی که کاتوزیان بر آن تاکید می‌کند. واژگانی مانند دفاع، تعرض بیگانه، ورود اجنبی به کشور، تعرض به ناموس و غیره، موتور حرکت‌های اجتماعی در ایران بوده است، نه آگاهی به وضعیت غربیان و تحلیل شرایط استبداد شاهنشاهی. بنابراین جنبش‌های مردمی تحول‌خواه در ایران، لزوماً جنبش‌هایی به سوی الگوهای بیرونی نبوده‌اند، بلکه گاهی جنبش‌هایی علیه آن‌ها بوده‌اند. اما این جنبش‌ها در نهایت امر در قالب، شکل، جامه و قبا‌ی جنبش‌های توسعه‌گرا از نوع غربی ظاهر شده‌اند. محققان نیز بیشتر آن‌ها را چنین تفسیر کرده‌اند. در واقع عمده‌ی جنبش‌های ایرانی ماهیتی درون‌گرایانه داشته‌اند، اما در ظاهر چهره‌ای برون‌گرایانه به خود گرفته‌اند. نظریه‌ی استبداد ایرانی با این که دقت می‌کند از تعمیم نظریه‌ی عام تحولات اروپایی به تحولات ایران بپرهیزد، اما با طرح قانون‌خواهی و استبدادستیزی، ظاهری برون‌گرایانه (و تاحدی غرب‌گرایانه) به تحولات و جنبش‌های ایرانی داده است.

ج) حاکمیت منطق کل‌گرایی اقتصادی

رویکرد کل‌گرایی اقتصادی حاکم بر این دیدگاه، موجب شده است برای تحلیل شرایط ایران در بازی و منطقی موزاییکی بیفتند که برای تبیین وضعیت ایران چندان کارآمد نیست. در منطق کل‌گرایی، فرض غالب این است که هر جامعه‌ای از نهادها و هنجارهایی بنیادین تشکیل شده است. نهادها مانند موزاییک‌ها و اجزایی هستند که در زنجیره‌ای به هم پیوسته، کل معنادار و

بزرگی را می‌سازند. براساس این برداشت نهاد خانواده، آموزش، دین، قانون، اشتغال، مالکیت و غیره در کنار و موازی یکدیگر قرار دارند و میان آن‌ها رابطه‌ای متقابل برقرار است. این برداشت، ادبیات و نظریه‌های غربی را که ریشه‌های سکولاریستی دارند راه‌بری می‌کند. این تصور با رویکرد اقتصادی بر نظریه‌ی استبداد ایرانی سایه دارد. در این نظریه از نهادهای مربوط به مالکیت، قانون و اقتصاد بحث شده است، اما همگی در عرض یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هیچ‌یک از این نهادها، برتر یا مهم‌تر از دیگری قلمداد نشده‌اند. یگانه نهاد مسلط، سامان قدرت و فضای اکولوژیک (آب و امنیت) ذکر شده و فرض شده است که ساختار استبدادی نیز برآمده از آن است. نکته‌ی اصلی در همین تعامل نهادی نهفته است. در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، عنصر دین هیچ‌گاه در چهره‌ی نهادی مجزا و مستقل از نهادهای دیگر جای نیافته است. دین در امتزاج با عرف طبیعت‌گرا به‌جای فرهنگ نشسته و منطقی کل‌گرا و جامعیت‌خواه گرفته و قابل تقلیل به مکعب یا نهادی در کنار موزاییک‌ها یا نهادهای دیگر نبوده است. دین در همه‌ی نهادها حلول کرده است و عمل‌کرد فرانهادی داشته است. جالب است که باوجود اهمیت دین در تحولات جامعه ایران، این نهاد جایگاه کمی در نوشته‌های محققان این دیدگاه خاصه کاتوزیان اشغال کرده است. در این نظریه هرچا صحبت از دین و جنبش‌های دینی می‌شود، به‌سرعت بحث تمام می‌شود؛ گویان که محقق و نویسنده از جامعه‌ای سکولار و مدرن بحث می‌کند. این سکوت باعث شده است که دیدگاه‌های نهادگرای توسعه در ایران از جمله نظریه‌ی استبداد، در مفاهیم بنیادین و تحلیل‌های پیرامون آن‌ها، جانب کم‌گویی را بگیرند. برای مثال جایی که در نظریه‌ی استبداد از حقوق مالکیت و قانون زمین‌داری بحث می‌شود، خلاصه‌ی کلام صحبت از فقدان حقوق و ضوابط مالکیت است و علت نیز به‌سرعت در استبداد جست‌وجو می‌شود؛ حال آن‌که همین موضوع با نگرش‌ها و عقبه‌های دینی ارتباط مستقیم دارد. اگر بحث دین در این زمینه وارد می‌شد، بی‌گمان پای تصوف، جمع‌گرایی شیعی و سنت وقف و اثرات آن بر توسعه و مالکیت خصوصی و انباشت (به‌عنوان کلید توسعه در این نظریه) به میان کشیده می‌شد. نوشته‌های کاتوزیان در مورد وقف، بیشتر بر ارقام و دامنه‌ی اراضی وقفی و عمل‌کرد متولیان آن متمرکز است؛ حال آن‌که حق مطلب این نیست. یکی از مهم‌ترین موضوعات مغفول در نظریه‌ی استبداد ایرانی به‌خصوص در بخش حقوق مالکیت، آثار وقف است که بی‌درنگ بحث باورها و سنت‌های دینی را به میان می‌کشد. اهمیت وقف و تاثیر آن

بر مالکیت و توسعه به اندازه‌ای بوده است که حتی امروزه نیز که قوانین صریح‌تر و لیبرال‌تر مالکیت اشاعه یافته‌اند، حذف این مفهوم از بسیاری از مایملک از جمله زمین‌ها در شهرهای بزرگ کشور ممکن نیست. گاهی گفته می‌شود دلیل بازاری نشدن و رشد ضعیف فلان منطقه، اوقافی بودن زمین‌های آن‌هاست. سنت وقف هم‌چنین بر محرومیت‌زدایی و کمک به بینوایان موثر بوده است. خلاصه‌ی کلام این‌که هنوز هم مالکیت خصوصی توسعه‌گرا با سنت دیرینه‌ی وقف در چالش است، اما در نظریه‌ی استبداد ایرانی بحثی از اثرات توسعه‌ای آن به میان نیامده است.

در این زمینه، باورهای فرهنگی نیز مهم بوده‌اند. جامعه‌ی مذهبی در پیوند با فرهنگ کوچ‌نشینی ایرانی، این باور را تقویت کرده است که تمام مالکیت را از آن خالق طبیعت بپندارد. بنابراین مالکیت خصوصی چیزی شبیه تصرف‌های شخصی پنداشته می‌شود. این تصور، مالکیت را از آن خدا و بعد از آن نماینده‌ی خدا یعنی حکومت یا اجتماع می‌پندارد. تاثیر این باور بر ضعف حق مالکیت خصوصی در ایران بارز است. همین باور در عنصر مکمل حق مالکیت یعنی پدیده‌ی انباشت نیز تعیین‌کننده بوده است. نظریه‌ی استبداد ایرانی، دلیل عدم انباشت را در ساختار سیاسی حاکم و بی‌قانونی تحمیلی جست‌وجو می‌کند؛ اما در جامعه‌ی ایرانی به چند دلیل فرهنگی که در ذیل می‌آیند، علاقه به اقتصاد مبتنی بر انباشت پایین بوده است:

۱- فرهنگ تصوف و درویشی که علاقه به تکاثر و انباشت و تولید را کم‌ارزش نشان داده است.

۲- فرهنگ دینی که در آن بخشندگی، انفاق، زکات، خمس، صدقه، نذر، اطعام، روزه و ... موضوع انباشت فردی را در اولویت‌های بعدی قرار داده است. درواقع تقویم مذهبی ایرانیان حتی ایران قبل از اسلام، سرشار از مناسبت‌های مذهبی است که در همگی آن‌ها، انباشتگی ثروت به تعدیل و تقلیل می‌رسید.

۳- فرهنگ عشایری و کوچ‌روی که اصل را بر جابه‌جایی و انتقال می‌گذاشته است نه بر یک‌جانشینی، مالکیت و انباشت.

این متغیرها فرهنگی هستند اما در نظریه‌ی اقتصاد سیاسی به‌معنای عام و نظریه‌ی استبداد سیاسی تعیین‌کننده به حساب نیامده‌اند.

نتیجه‌گیری

در میان دیدگاه‌های راجع به تحولات تاریخی ایران، سه نظریه‌ی «فئودالیت‌های ایرانی»، «شیوه‌ی تولید آسیایی» و «استبداد ایرانی» بیش از دیگر نظریه‌ها بر ادبیات توسعه و نوسازی در ایران سنگینی می‌کنند. در میان این سه دیدگاه نیز نظریه‌ی **استبداد ایرانی** که اشتهار آن بیشتر حاصل تلاش‌های **همایون کاتوزیان** است، از اقناع و چاذبه‌ی نظری بیشتری برخوردار است. همایون کاتوزیان در بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایرانی فقدان نهاد قرارداد (فقدان حقوق و مالکیت) و وجود استبداد (فقدان قانون) را با اهمیت ذکر می‌کند. این محقق توسعه‌نیافتگی ایران را به دولتی مستبد نسبت می‌دهد که فعالیت‌ی بدون قاعده و قانون همه‌گیر داشته است. مهم‌ترین ویژگی‌های استبداد ایرانی به‌عنوان عامل توسعه‌نیافتگی سرمایه‌داری در ایران در این نظریه عبارتند از «فقدان مالکیت خصوصی»، «ناپایداری همه‌ی اشکال ثروت»، «فقدان امنیت»، «بی‌قانونی» و خودکامگی قدرت، «استثمار دولتی» و «وجود نیروی نظامی متحرک (ایلات) در جامعه‌ی کم‌آب و پراکنده». هم‌چنین مطالعاتی در تفصیل و مستندسازی نظریه‌ی استبداد ایرانی صورت گرفته است که نوشته‌های حسن **قاضی‌مرادی**، علی رضاقلی و... از این دسته‌اند.

نظریه‌ی استبداد ایرانی از حیث نظری و چهارچوب مفهومی، قانع‌کننده و قابل اتکا به حساب می‌آید، اما استحکام تجربی بازنمایی واقع‌گرایانه‌ی آن از پدیده‌های اجتماعی در ایران متزلزل و مبهم است. سوی اهمیت و کارایی لفظ استبداد برای تحلیل تحولات توسعه‌ای در ایران، نظریه‌ی استبداد ایرانی در چند حوزه‌ی مهم راجع به شرایط ایران سکوت کرده است. در واقع به این نظریه نقدهای فرهنگی-اجتماعی جدی وارد است که ظاهراً پاسخ به آن‌ها نیز از حوصله‌ی نظریه خارج است. برخی از این نقدها به‌قرار زیرند:

نقد نخست به طرح مفهوم استبداد بازمی‌گردد. طرح مفهوم «استبداد» ایرانی که روی دیگر سکه‌ی قانون‌گرایی غربی است، در ذات خود در پی نوعی الگوبرداری از غرب است. اولاً نظریه‌پردازان این دیدگاه، فضای مدرنیستی و پیشرفته‌ای را که خود علاقه‌مند به پیدایش و وجود آن در جامعه‌ی ایران بوده‌اند، تشریح نکرده‌اند. به‌گمان بسیاری آن فضا، چیزی غیر از الگوی عام و یا خاص غربی نیست. اگر این‌گونه باشد، انتقاد کاتوزیان به مطالعات دیگر در به‌کارگیری یک مدل خاص تغییر اجتماعی اروپایی در ایران بی‌مورد است؛ زیرا خود با تاکید بر نظریه‌های لیبرالی و عام اقتصاد توسعه، اشکال و ابعادی از حیات اجتماعی اروپایی را تعمیم می‌دهد.

دوما، ایده‌ی قانون‌خواهی مردمی برای مقابله با استبداد که به انقلاب‌های مشروطه و جنبش‌های عصر پهلوی انجامیده است، با واقعیت‌های روزمره‌ی زندگی مردم منطبق نیست. درک از استبداد و قانون برای مردم وقت، به‌هیچ‌وجه نزدیک و هم‌سان با درک صاحب‌نظران این دیدگاه نبوده است.

سوما، کل‌گرایی و به‌نوعی نهادگرایی اقتصادی حاکم بر این دیدگاه، موجب شده است که نظریه‌پردازان آن برای تحلیل شرایط ایران در ورطه‌ی منطقی موزاییکی و تفکیکی بیفتند که برای تبیین وضعیت ایران ناکارآمد است.

چهارم این‌که این دیدگاه در بیان اهمیت و جایگاه حیات مادی و روزمره و در کنار آن حیات فرهنگی، جامعه‌ی ایرانی و اثرات آن بر تحولات توسعه‌ای در کشور، کم‌گویی و خساست به خرج داده است.

پنجم این‌که در بحث «نهاد مالکیت» و اثرات آن بر توسعه‌ی ایران، از تشریح اثرات برخی متغیرهای تعیین‌کننده و مهم اقتصاد اسلامی حاکم بر ذهنیت مردم مانند وقف و سنت‌های تعدیل ثروت دریغ شده است.

ششم، این نظریه برای متغیرهای مهم استثمار خارجی و جهانی ارزش لازم و بایسته قائل نیست.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند. ۱۳۷۷. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- استمیل، جان دی. ۱۳۷۸. *درون انقلاب ایران*. ترجمه‌ی منوچهر شجاعی. تهران: موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- اشرف، احمد. ۱۳۴۷. *نظام فئودالی یا نظام آسیایی؟ نقد و نظری در ویژگی‌های تاریخ ایران*، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران (هم‌چنین در شماره‌ی ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ مجله نو).
- اشرف، احمد. ۱۳۵۹. *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره‌ی قاجار*. تهران: انتشارات پیام.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۰. *موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران*. تهران: نشر گام نو.

- بهنام، جمشید. ۱۳۷۵. *ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد*. تهران: نشر فروزان.
- سکایا، ن. و، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، آ. م. بلنیتسکی، ل. و. استرویوا. ۱۳۵۴. *تاریخ ایران: از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم میلادی*. ترجمه‌ی کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام، چاپ چهارم.
- پیگولوسکایا، ن. و. ۱۳۸۰. *تاریخ ایران باستان*. ترجمه‌ی مهرداد ایزدپناه. تهران: انتشارات محور.
- دیگر، ژان پیر، برنارد هورکاد و یان ریشار. ۱۳۷۷. *ایران در قرن بیستم*. ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز.
- رجب‌زاده، احمد. ۱۳۷۸. *جامعه‌شناسی توسعه، بررسی تطبیقی-تاریخی ایران و ژاپن*. تهران: نشر سلمان.
- رزاقی، ابراهیم. ۱۳۷۸. *آشنایی با اقتصاد ایران*. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- رضاقلی، علی. ۱۳۷۲ الف. *توسعه‌ی اقتصادی و جهان‌بینی‌ها*. کتاب توسعه. شماره‌ی ۶. تهران: نشر توسعه، چاپ اول.
- رضاقلی، علی. ۱۳۷۲ ب. *توسعه و جامعه‌ی سنتی*. کتاب توسعه. شماره‌ی ۵. تهران: نشر توسعه، چاپ اول.
- رضاقلی، علی. ۱۳۷۷. *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*. تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
- رفیع‌پور، فرامرز. ۱۳۷۷. *توسعه و تضاد: کوششی در تحلیل انقلاب اسلامی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سوداگر، محمدرضا. ۱۳۵۷. *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، دوره‌ی انتقالی*. تهران: نشر پازند.
- عظیمی آرانی، حسین. ۱۳۷۱. *مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران*. تهران: نشر نی.
- عظیمی آرانی، حسین. ۱۳۷۸. *ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عیسوی، چارلز. ۱۳۶۲. *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار ۱۲۱۵-۱۳۳۲)*. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- عنبری، موسی. ۱۳۸۸. *هنجارهای گریز از قانون و توسعه در ایران*. مقاله در مجموعه‌ی مقالات همایش پیش‌گیری از جرم. معاونت پیش‌گیری ناجا.
- غنی‌نژاد، موسی. ۱۳۷۷. *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*. تهران: نشر مرکز.
- فوران، جان. ۱۳۷۸. *تاریخ تحولات اجتماعی در ایران؛ مقاومت شکننده*. ترجمه‌ی احمد تدین. تهران: مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- قاضی‌مرادی، حسن. ۱۳۸۰ الف. *استبداد در ایران*. تهران: نشر اختران.

- قاضی مرادی، حسن. ۱۳۸۰ ب. پیرامون خودم‌مداری ایرانیان. تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- کدی، نیکی آر. ۱۳۸۱. ایران دوره‌ی قاجار و برآمدن رضاخان. ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- کدی، نیکی آر. ۱۳۶۹. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی. تهران: انتشارات قلم.
- کمالی، مسعود. ۱۳۸۱. جامعه‌ی مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر. ترجمه‌ی کمال پولادی. تهران: انتشارات باز.
- ۲۸- کوز، رونالد اچ. ۱۳۸۴ اقتصاد نهادگرای جدید. ترجمه‌ی سیده فاطمه دیباج. فصل‌نامه‌ی علمی-تخصصی تکاپو. شماره‌ی ۱۱ و ۱۲. صص ۵-۱۴۱.
- کوزر، لوئیس. ۱۳۷۰. زنانگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- گازیوروسکی، مارک جی. ۱۳۷۱. سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران. ترجمه‌ی جمشید زنگنه. تهران: موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- لمبتون، ان. ک. س. ۱۳۵۹. نظریه‌ی دولت در ایران. ترجمه‌ی چنگیز پهلوان. تهران: چاپ نقش جهان.
- لمبتون، ان. ک. س. ۱۳۶۳. سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر سپهر. چاپ اول.
- لمبتون، ان. ک. س. ۱۳۴۵. مالک و زارع در ایران. ترجمه‌ی منوچهر امیری. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- مومنی، باقر. ۱۳۵۹. مسئله‌ی اراضی و جنگ طبقاتی ایرانی. تهران: انتشارات پیوند.
- نعمانی، فرهاد. ۱۳۵۸. تکامل فتو‌ال‌یسم در ایران. تهران: انتشارات خوارزمی.
- نورث، داگلاس سی. ۱۳۸۴ الف. اقتصاد نهادگرای جدید و توسعه‌ی جهان سوم. ترجمه‌ی حسین بذرافشان. فصل‌نامه‌ی علمی-تخصصی تکاپو. شماره‌ی ۱۱ و ۱۲. بهار و تابستان. صص ۱۶۲-۱۴۷.
- نورث، داگلاس سی. (۱۳۸۴ ب) درک فرایند تغییر اقتصادی، علی نصیری اقدم، در فصل‌نامه علمی - تخصصی تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان. صص ۸-۱۷۱.
- نورث، داگلاس سی. ۱۳۷۷. نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی. ترجمه‌ی محمدرضا معینی. تهران: سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول.
- ورداسبی، ابوذر. ۱۳۵۷. ایران در پویه‌ی تاریخ. تهران: انتشارات قلم.

- همایون کاتوزیان، محمد علی. ۱۳۷۲. *مصدق و نبرد قدرت*. ترجمه‌ی احمد تدین. تهران: موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- همایون کاتوزیان، محمد علی. ۱۳۷۷. *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز. چاپ ششم.
- همایون کاتوزیان، محمد علی. ۱۳۸۰. *تضاد دولت و ملت در ایران*. تهران: نشر نی.